جلسه 176

سه شنبه 30/11/86

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

یک نکته ای در رابطه با بحث دیروز عرض کنم: ما عرض کردیم مرحوم ایروانی وآقای صدر توجیه کرده اند مسأله اعاده صلاة را جماعة به اینکه نماز فرادی شد مشروط به شرط لا. یعنی امر داریم به جامع بین صلاة فرادی بشرط لا از لحوق جماعت و به صلاة جماعت. مکلف اگر نماز فرادی بخواند و بعد آن را به جماعت اعاده کند، اعاده نماز می شود هدم امتثال اول، وخود این جماعت می شود مصداق امتثال آن امر وجوبی.

ولی یک فرقی بین مرحوم ایروانی وآقای صدر ره هست. مرحوم ایروانی همین را می گوید که می گوید نماز فرادی به شرط لای از لحوق جماعت عدل واجب است. شما اگر نمازتان را اعاده کنید جماعة، هدم امتثال نماز فرادی هست. روایت یختار الله احبهما الیه را مرحوم ایروانی می گوید او هم مراد از احب یعنی جماعت، چون جماعت احب از فرادی هست.

مرحوم آقای صدر این را نمی گوید. فرمایش آقای صدر این است که می گوید: این نماز جماعت دو صورت دارد، یکوقت به قصد استحباب اعاده نماز می خوانید، نماز واجبتان همان نماز فرادی است، می آیید جماعت می گوئید نماز صبح امروز را دوباره می خوانم به قصد استحباب قربة الی الله، نماز را شروع می کنید. اینجا مصداق امتثال امر وجوبی همان نماز فرادی است. این نماز جماعت مستحب است، منتهی نگوئید جماعت در مستحب مشروط نیست. چون این مستحب بالاصاله که نیست. دلیل خاص هم که داریم بر استحباب جماعت در اینجا. مشکلی ندارد. آقای صدر می گوید من وقتی می گویم نماز جماعت هادم امتثال نماز فرادی است که شما قصد کنید که فریضه شما همین باشد. نماز جماعت که می خوانید نگوئید به قصد استحباب. اگر بگوئید به قصد استحباب آن نماز فرادی می شود مصداق امتثال. شما هدم امتثال موقعی می کنید که بگوئید این نماز جماعت فریضه و امتثال واجب من باشد. ایشان می گوید در این صورت هدم امتثال می شود. یعنی نماز فرادی شد به شرط لا از لحوق جماعتی که اُتی بها بقصد کونها امتثالا للواجب. ایشان می گوید روایت «ولیجعلها الفریضة إن شاء» هم همین را می گوید. می گوید اگر دوست داشتی قصد کن که این نماز جماعت مصداق امتثال امر فرضی و وجوبی باشد. در مقابل اینکه إن لم تشأ قصد کن استحباب اعاده نماز صبح امروز را ولکن فریضه تو همان نماز فرادی باشد. اگر نماز صبح امروز را اعاده کنی به قصد اینکه این نماز معاده بشود امتثال امر وجوبی، آنوقت نماز فرادی از امتثال بودن می افتد. چون او به شرط لا بود. به شرط لا بودنش را از دست داد. به شرط لا بود از لحوق جماعت به قید خاص، المأتی بالجماعة بقصد امتثال الامر الوجوبی. یعنی متعلق امر وجوبی جامع بین صلاة فرادای بشرط لا است از لحوق جماعت به قصد امتثال امر وجوبی، و بین نماز جماعت.

آنوقت آقای صدر می گوید: ویختار الله احبهما الیه اگر سندش درست باشد چون آن توجیه مرحوم ایروانی درست نیست که احب یعنی نماز جماعت. چون چه بسا نماز فرادی احب است عند الله از نماز جماعت، چونکه افضلیت نماز جماعت از فرادی افضل حیثی است، والا نماز فرادی اول وقت با حضور قلب یک طرف، نماز جماعت پشت سر یک آدم معمولی که اقل مراتب عدالت را دارد آنهم حضور قلب هم که نیست نه در امام و نه در مأموم، خب آن صلاة فرادی اول وقت با حضور قلب معلوم است که احب است عند الله. لذا اینکه می گویند جماعت افضل است یعنی از حیث جماعت. ولذا کلام مرحوم ایروانی را آقای صدر قبول ندارد که احب یعنی آن نماز جماعت. می گوید شاید احب نماز فرادی باشد. ولی اگر سند این روایت درست باشد، آقای صدر گفته خب یک قید زائدی می زنیم، آن بشرط لا دست خودمان هست دیگر، قید زائد می زنیم. آن قید زائد چیست؟ این است که می گوئیم نماز فرادی بشرط لا هست از لحوق جماعت مأتی بها به قصد امتثال الامر الوجوبی و مشروط به اینکه این جماعت احب باشد. اگر این جماعت احب نبود آن فرادی احب بود، این جماعت غیر احب هادم امتثال آن فرادی نمی شود. بشرط لا را یک مقدار چرب کردیم. کاری کردیم که اگر شما نماز فرادی بخوانی اول وقت، بعد جماعت بخوانی، و آن فرادی احب الی الله باشد چون با حضور قلب بوده در اول وقت بوده، آن نماز فرادی مشکلی پیدا نمی کند و بشرط لائیتش را از دست نمی دهد. چرا؟ برای اینکه بشرط لا بود از لحوق جماعت احب. اگر سند این روایت درست باشد.

منتهی ما گفتیم اصلا ولیجعلها الفریضة یعنی اگر دوست داری فرض کن نماز جماعتت نماز صبح امروز باشد. الفریضة عنوان مشیر است عرفا به این ذات فریضه یومیه. و این مستحب است. اصلا واجب نیست. مصداق واجب همان نماز فرادی است. مستحب است نماز را بخوانیم به عنوان جماعت و قصد کنیم نماز صبح امروز را می خوانم. این مستحب است ولکن جماعتش هم مشروط است. وآن روایت یختار الله احبهما الیه هم اگر سندش را قبول کردیم خداوند در مقام اعطاء ثواب به احب ثواب می دهد. چه بسا این مستحب احب باشد از آن واجب. مثل زیارت امام حسین علیه السلام که احب است عند الله از رد سلام. می گویند با خود سلام هم که حساب کنیم سلام احب است از رد سلام. ممکن است یک مستحبی احب باشد عند الله از یک واجبی. چون درست است او واجب است واین مستحب، لکن ممکن است مستحب را خدا بیشتر دوست داشته باشد. ولو مصلحت این است که الزام کند به رد سلام و الزام نکند به زیارت امام حسین علیه السلام. ولی زیارت امام حسین علیه السلام احب است دیگر.

اگر نماز دوم احب بود این مستحبی است که خدا به او ثواب می دهد و به آن واجب که نماز فرادی بود ثواب نمی دهد. خب چه اشکال دارد مگر قرار است خدا به هر دو ثواب بدهد؟ نه عرف این را می گوید ونه عقل این را می گوید. خداوند یک تفضلی کرد فرمود جماعت بخوان هر کدام احب بود به او ثواب می دهیم. و این خلاف ظاهر هم نیست. یختار الله احبهما الیه در مقام اعطاء ثواب عرفی است. چون خدا اختیار احب می کند، اختیار احب در مقام امتثال که عرفی نیست. عرف اتفاقا می گوید خداوند شأنش این است که یثیب و یعاقب. شأن خدا این است. وقتی می گویند خدا اختیار می کند احب را، چه جوری خدا اختیار می کند؟ اختیار خدا به این است که روز قیامت احب را می گذارد جلو چشمهایت و می گوید به این ثواب می دهم. ولی اگر این احب را نیاورده بودی چهار تا انار و سیب به تو می دادم.

سؤال وجواب: هیچ کس نمی گوید این نماز جماعت حرمت قطع دارد حتی آنهایی که بشرط لا می دانستند نماز فرادی را. چون شما می توانید با قطع این نماز جماعت شرط آن نماز فرادی را که بشرط لائیت بود تحصیل کنی. چون آن چیزی که قطعش حرام است قطع فریضه فعلیه حرام است. چون دلیل مطلقی نداریم بر حرمت قطع فریضه. دلیلش اجماع است، و اجماع هم قدر متیقنش این است که قطع فریضه فعلیه حرام است. لذا کسی که نماز قضاء اموات را می خواند می تواند وسط نماز قطع کند، برای اینکه قطع فریضه فعلیه حرام است. بیشتر از این اجماع نداریم.

سؤال وجواب: اگر کسی نماز فرادی می خواند جماعت شروع شد یا ده دقیقه دیگر شروع می شود، می تواند قطع کند. (لازم نیست اول آن را تبدیل به نافله کند و بعد قطع کند). از نظر علمی اینجور است کما افتی به بعض. بعد ده دقیقه صبر کند نماز جماعت که شروع شد نمازش را به جماعت بخواند. هیچ اشکالی هم ندارد. چون دلیل روشنی بر حرمت قطع فریضه نیست، دلیل اجماع است، در این اعذار عرفیه و شرعیه قطع نماز جائز است، مثل همین مثالی که تصمیم گرفت در جماعت شرکت کند.

فی الفور و التراخی

این بحث را خلاصه می گوئیم:

مرحوم آخوند فرموده است: لا دلالة لصیغة الامر علی الفور ولا التراخی. بعد فرموده ولکن قضیة اطلاقها جواز التراخی. این عبارت را چگونه معنا کنیم؟

دو احتمال در آن هست:

احتمال اول: یکی اینکه بگوئیم لا دلالة لصیغة الامر علی لزوم الفور و لا علی لزوم التراخی. نعم قضیة اطلاقها جواز التراخی.

مؤید این احتمال این است که مرحوم آخوند دلیل که می آورد می گوید مفاد صیغه امر ذات طبیعت است، نه مقید است به فور و نه مقید است به تراخی. خب این باید لزوم تراخی باشد. چرا؟ برای اینکه جواز تراخی که تقیید نیست بلکه توسعه است. ایشان دلیل می آورد که چرا دلالت نمی کند بر فور؟ این روشن است، چون مقید نیست صل به فور، چرا دلالت نمی کند بر تراخی، چون او هم طبیعت مقید به تراخی نیست. خب طبیعت مقید به تراخی نیست این معنایش این است که تراخی را به لزوم فرض کردید. والا اگر تراخی به نحو جواز باشد خب معلوم است که طبیعت مقید به تراخی نیست. چون جواز تراخی که قید نیست زنجیر نیست، توسعه است. تقیید نیست اطلاق است.

ممکن است شما بگوئید گفتن ندارد که لا دلالة لصیغة الامر علی لزوم التراخی. کدام آدم عاقلی توهم می کند دلالت صیغه امر را بر لزوم تراخی؟ آن چیزی که توهم می شود دلالت صیغه امر است بر جواز تراخی.

اگر این بگوئیم باید احتمال دیگر را بگوئیم:

احتمال دوم: اینکه بگوئیم مراد مرحوم آخوند این است که لا دلالة وضعیة، تا با بعدش جور بیاید که نعم قضیة اطلاق صیغة الامر جواز التراخی. که دلالت اطلاقیه بر جواز تراخی را پذیرفته است.

 بحث در این واقع می شود که آیا مفادصیغه امر فور است یا نیست؟

صیغه امر وضع بر فور که نشده است قطعا. چون اگر وضع شده باشد بر فور، آنوقت باید در مواردی که استعمال می شود در جواز تراخی، بشود مجاز. پس وضع نشده است. کلام در این است که اطلاق صیغه امر اقتضاء لزوم فور می کند یا نه؟

سه وجه ذکر شده است برای لزوم فوریت در اوامر:

وجه اول: ظهور عرفی است. مولا به عبدش می گوید آب بیاور. این عبد هم روزنامه را دست گرفته دارد جدول حل می کند. یک مدت که گذشت مولا بلند می شود و یک سیلی محکم می زند. عبد اعتراض می کند. مولا می گوید مگر نگفت آب بیاور؟ عبد می گوید مرحوم آخوند گفته است که قضیه اطلاق صیغه امر جواز تراخی است. مولا از او قبول نمی کند، هیچ عاقلی هم قبول نمی کند.

اقول: این جوابش این است که: در اوامر عرفیه موالی عند الحاجة توجیه می کنند خطاب امر را. تا تشنه نشده نمی گوید آب بیاور. ولی همانجا هم اگر عبد می بیند که مولا برای نهار سر سفره می خواهد آب باشد، آنجا هم صبر می کند نزدیک ظهر آب می آورد. چون در اوامر عرفیه عادتا هنگام نیاز توجیه می شود امر به عبید، ولذا عرف با این قرینه فوریت می فهمد. اما در خطابات قانونیه که هر کس نمازش قضاء بشود باید قضاء آن را بجا بیاورد، کی عرف فوریت می فهمد. ولذا شما شاید نماز و روزه قضاء داشته باشید می گوئید حالا حالا که ما جوان و زنده هستیم می خوانیم. هیچ احساس نمی کنید که بر خلاف فوریت عمل کردید. پس این وجه درست نیست.

سؤال وجواب: در جائی که خود مولا زمان موسع را اخذ کرده است که هیچ کس قائل به فور نشده است. مثل اینکه فرموده إذا زالت الشمس وجبت الظهر و العصر ثم انت فی وقت منهما حتی تغرب الشمس. اینکه واجب موسع است و دلیل داریم، بحث در جائی است که دلیلی بر توسعه نداشته باشیم. اما آن جائی که زمان را اخذ می کند خودش قرینه است بر اینکه واجب موسع است.

وجه دوم: وجهی است که مرحوم امام (رضوان الله علیه وقدس الله نفسه الزکیة) از استادشان مرحوم آقای حائری نقل می کنند. می گویند در اواخر عمر شریفشان آقای حائری یک مقداری مبانی شان عوض شده بوده است. چون در تعبدی و توصلی هم نقل کرده اند ذهب فی آخره عمره الشریف الی اصالة التعبدیة، اینجا هم می فرماید ذهب فی آخره عمره الشریف الی اصالة الفوریة. چرا؟

فرموده اند: امر مولا علت تشریعیه است برای صدور متعلق از عبد. وزانش وزان علت تکوینیه است. چه جور تأخر وجود معلول از علت تکوینیه محال است، تأخر امتثال و اتیان متعلق امر از امر هم محال است منتهی محالا تشریعیا، یعنی اگر تأخیر بیندازی گناه کردی و جائز نیست.

 اقول: این فرمایش محقق حائری با آن عظمت علمی ای که داشت که واقعا مقام علمی ایشان کم نظیر است ولی این مطالب قابل قبول نیست. برای اینکه جناب حاج شیخ رضوان الله علیک! اولا نقض می کنیم: ماذا تقول فی الواجب الموسع مثل نماز یومیه؟ خود روایت می گوید ثم انت فی وقت منهما حتی تغرب الشمس. واجب شد نماز ظهر وعصر، ولی خودشان هم گفتند می توانی تا غروب آفتاب تأخیر بیندازی. اگر وزان امر وزان علت برای متعلقش هست، خب این برهان عقلی است، برهان عقلی که قابل تخصیص نیست. بالاخره این فرمایش شما یا برهان است یا شعر است یا ظهور؟ اگر شعر است که ما کاری به شعر نداریم. اگر ظهور است که بازگشتش به همان وجه اول شد. و اگر برهان است که دیگر قابل تخصیص نیست[[1]](#footnote-1).

ثانیا: جواب حلی هم این است که: امر علت تشریعیه متعلقش هست یعنی چه؟ یعنی اگر مولا امر کند عقل می گوید متعلق امر را بیاور، اما اینکه کی بیاور، خب به همان نحوی که مولا امر کرده بیاور. اگر مولا گفته تا آخر شب نان بخر، علت تشریعیه است برای اینکه تا آخر شب نان بخری. چون با لفظ علت تشریعیه که امر علت نمی شود. معنای علت تشریعیه این است که موضوع است امر مولا برای حکم عقل به لزوم اطاعت. والا علت تشریعیه که آثار علت تکوینیه را ندارد. یعنی عقل حکم می کند به لزوم اطاعت. خب عقل اول نگاه می کند ببیند واجب مولا فوری است یا علی نحو التراخی است. اگر علی نحو التراخی است ولو به مقتضای اطلاق، کی می گوید فورا بیاور.

وجه ثالث: آیه شریفه است که: "وسارعوا الی مغفرة من ربکم" و "واستبقوا الخیرات". گفته اند این امر به مسارعه و استباق ظهور دارد در وجوب. واجب است مسارعه الی المغفرة و الجنة. واجب است استباق الی الخیرات. اول وقت اگر نماز نخوانی مسارعه الی المغفره نکردی. استباق الی الخیرات نکردی. آیه را عمل نکردی. ظاهر آیه هم وجوب است.

اقول: جوابش این است که: اولا: تخصیص اکثر لازم می آید. مستحبات مشمول این آیه هستند. کثیری از واجبات که دلیل موسع هستند مشمول این آیه هستند. این قرینه می شود که این آیه را حمل بر وجوب نکنیم، حمل کنیم بر استحباب.

ثانیا: لسان آن دو آیه لسان استحباب است. بخاطر اینکه ظاهرش این است که آن کسی که دیر بیاید هم چیزی گیرش می آید. بشتابید به نماز، یعنی آنهایی هم که نمی شتابند نماز می توانند بخوانند. بشتابید به سور، یعنی آنهایی هم که نمی شتابند سور هست. ظاهرش این است. اگر بنا بود ترک مسارعه وترک استباق حرام باشد با این لسان نمی سازد. آنوقت لازمه اش این است که آن کسی که مسارعه را ترک می کند کتک بخورد و مبتلا بشود به غضب وشر. این خلاف ظاهر آیه است. ظاهر آیه این است که بشتابید به مغفرت خدا وجنت. خب بشتابید یعنی آنهایی هم که دیر می روند به مغفرت و جنت دست پیدا می کنند منتهی دیرتر. نه اینکه دچار غضب می شوند بخاطر ترک مسارعت.

ثالثا: اصلا مسارعه الی المغفرة و الجنة یک عنوان مشت پر کنی نیست و اصلا عرفی نیست که وجوب به آن تعلق بگیرد. مثل ولاتتبعوا الشیطان. این معنا ندارد که خداوند تحریم نفسی کند اتباع شیطان را. یکوقت می گویند لاتتبع السلطان الجائر، خب این مشت پر کن است، سلطان جائر دستور می دهد گوش ندهید. اما اینکه شیطان دستور می دهد گوش نکنید اصلا این تعبیرها با قانون گذاری نمی سازد. اینها یک بیان ارشادی است. لاتتبعوا الشیطان و اتقوا الله یعنی دستورهای خدا را اجراء کنید. دستورهای خدا مستحب دارد واجب هم دارد. سارعوا الی مغفرة، مغفرت خدا من چه می دانم چیست. جنت خدا را من چه می دانم چکار کنم. این یعنی محرمات را ترک کنید و واجبات را انجام بدهید وسعی کنید که مستحبات را هم انجام بدهید. مفاد عرفی آیه این است. اما اینکه واجب، واجب فوری است یا موسع، آیه نمی گوید.

پس به نظر ما هیچ ظاهر نیست امر در فور، بلکه مقتضای اطلاقش همانطور که مرحوم آخوند فرمود جواز تراخی است. ولی به یک شرط. آن شرط این است که خوف فوت واجب نداشته باشیم. آن خانمی که ایام حیضش نزدیک است، خوف دارد که هر لحظه خون حیض ببیند. باید بلند شود اول اذان نماز بخواند. چون خوف هست که اگر تأخیر بیندازد نماز را خون ببیند و نماز از او فوت بشود.

اگر زن بگوید استصحاب عدم حیض جاری می کنیم الی غروب الشمس که استصحاب استقبالی است.

جوابش این است که این استصحاب عدم حیض اصل مثبت است. چرا؟ برای اینکه عقل می گوید اشتغال یقینی فراغ یقینی می خواهد. پس شما باید احراز کنی که امروز نماز می خوانی. استصحاب بقاء قدرت بخواهد اثبات کند که شما امروز نماز می خوانی می شود اصل مثبت. ولذا باید بلند شود واول اذان نماز بخواند.

در مقابل این عرض ما دو تا نظر دیگر هست:

نظر اول: نظر صاحب عروه است. می گوید تا امارات ظنیه فوت محقق نشود مبادرت واجب نیست. این را در بحث احکام مریض گفته است.

نظر دوم: نظر مخالف صاحب عروه است، می گوید احتمال فوت هم بدهید واجب است مبادرت، ولو موجب خوف نشود. ولذا آقای سیستانی می گوید حج بر مستطیع واجب فوری شرعی نیست، ولکن غالبا آدم مطمئن نیست اگر امسال حج نرود سال دیگر بتواند برود. مطمئن نیست. شاید اگر امسال نرفتم حادثه ای پیش بیاید و دیگر اصلا نتوانم بروم. چون غالبا اینجوری است می گوید واجب فوری عقلی می شود.

پس صاحب عروه می گوید اماره ظنیه، آقای خوئی وآقای سیستانی می گویند مجرد احتمال.

ما می گوئیم نه، سیره متشرعه این است که تا خوف پیدا نکنند، احساس نمی کنند مبادرت لازم است. خیلی ها نماز و روزه قضاء به گردنشان هست. همه احتمال فوت ومرگ می دهند. خوف نداریم والا احتمالش همیشه هست مخصوصا برای کسی که سنش مقداری بالا برود، تصادف احتمالش هست، سکته قلبی احتمالش هست. اما سیره متشرعه بر احتیاط نیست. اما اگر خوف پیدا شد، مثل روزهای آخر زنی که می خواهد حیض بشود، او خوف دارد، باید احتیاط بکند. اگر در حج هم خوف پیدا بشود، ما که می گوئیم فوریت شرعیه دارد، آنهایی که می گویند فوریت عقلیه دارد عند الخوف باید سال اول بروند.

یک نکته هم عرض کنم: واجب فوری سه قسم است:

یکی اینکه فوری است و اگر انجام ندادی از بین می رود و تمام می شود. مثل رد سلام. اگر رد سلام نکردی دیگر اینکه بعد از پنج دقیقه بگوئی آنوقت از دستت ناراحت بودم بیا الان جواب سلامت را می دهم فائده ندارد و رد سلام صدق نمی کند. آقای سیستانی زلزله همین را می گوید. می گوید حتی اگر در فوریت عرفیه عمدا هم نماز آیات نخوانی دیگر بعدا نماز آیات ندارد، اگر نفهمیدی که هیچ.

قسم دوم: واجب فوری ای است که اگر لحظه اول انجام بدهی فوری است، ولی اگر انجام ندادی بعدش می شود واجب موسع. یک احتمال در نماز زلزله این است.

قسم سوم: این است که فورا ففورا است. مثل وجوب اداء دین.

ما بحث هایی در این رابطه مطرح کردیم که معطل نمی شویم.

1. - وفیه إنه کان من قبیل ضیق فم الرکیة، والمنزل کان ضیقا من الاول و کان فی خصوص الاوامر التی لم یذکر فیها زمان (ظ). [↑](#footnote-ref-1)